

تنها تیر منفی آقای «سمندریان»

ندا طیبی

■ بهار بود و اردیبهشت بود و ابراهیم حقیقی در میان نگانپوهایش گشت و گشت تا عکسی از جوانی استاد پیدا کند؛ گشت و پیدا کرد، امضا کرد، عکسی از جوانی استاد و با خودش آورد به تالار اصلی تئاتر-شهر برای مراسمی که بزرگداشت سمندریان بود. ۲۲ تیر اما خیلی‌ها دنبال عکس استاد می‌گشتند. خبرنگارها بهترین عکس‌هایش را توی گوگل جست‌وجو کردند. می‌خواستند این خبر را با زیباترین عکس‌های استاد کار کنند؛ عکس‌هایی که نشانگر همه خوبی‌های او باشند؛ همه اثرزایی‌های مثبتش، همه خوش‌قلبیی کودکنامش و همه دل‌بزرگش با آن یابند همیشه‌گی با آن چشمان همیشه‌براق که شوقی‌کودکانه دل‌نشتند.

دوستان تئاتری‌مان هم پایه‌پای ما می‌گشتند. آنها هم دنبال عکس‌های استاد بودند که بزرگشان کنند، که قاب‌شان کنند، که بگذارند در فاصله میان دو شمع سیاه؛ شمع‌هایی که می‌گریستند مثل همه ما در این روز غم‌انگیز تلستانه‌ی که تاریخش ۲۲ تیر است و سحر گاشی غروب استاد تئاتر ایران. همه‌گل‌ها را جمع کردند، فقط سفیدهایی بود در میان روان‌های سیاه گل‌ها هم باید خوش‌شانس باشند، باید لیاقت داشته باشند که بشوند گل‌های سفید استاد بزرگ تئاتر ایران و قاب‌ها هم که در آغوش بکشند تصویر بزرگ‌مرد تئاتر ما.را.اردیبهشت اسال به پا خاستیم. در تالار اصلی تئاتر-شهر بزرگداشت دیگری برایش گرفته بودند. در این مدت خیلی بزرگداشت برایش گرفتند از طرف خیلی جاه‌همیشه همه سالن به پا می‌ایستادند، کف می‌زدند، هورا می‌کشیدند، ردیف خبرنگاران هم، ما هم مثل همه دانشجویان مثل همه هنرجویانش می‌ایستادیم نه به دلیل اینکه جمعیت‌ایستاده بود و ما هم باید همراه می‌شدیم، نه به تمام دل‌مان می‌ایستادیم، عاشق این بودیم که نمایش صدا کنند و او برود روی صحنه و همه بایستند. شاید این‌طوری بود که باورمان می‌شد تئاتر هنوز زنده است، هنوز بزرگ‌تر دارد، سایه سر دارد. سربرگ‌هایمان را که روی هر کدام نام رسانه‌ای درج شده بود، رها می‌کردیم روی صندلی‌های تالار اصلی. ترسی نداشتیم که بخشی از حرف‌هایش را جا بیندازیم. توی حلقه‌هایمان تنشش می‌کردیم. می‌خواستیم ما هم با په پای همه تشویق کنیم.

حمید سمندریان اما هیچ‌وقت منفی صحبت نمی‌کرد، اعتراض می‌کرد، انتقاد می‌کرد اما تلخ صحبت نمی‌کرد. هیچ‌وقت نمی‌شد از میان حرف‌هایش تیزی منفی پیدا کنیم. حرف‌هایش را دوست داشتیم که جنجالی نبود و لولی تیزتر یک خبرهایمان می‌شد. روز ۲۲ تیر، اما حمید سمندریان تنها تیرتیر منشی‌اش را رقم زد: «حمید سمندریان درگشت». حمید سمندریان آدم عجیبی بود نه به این دلیل که استاد بهترین هنرمندان این مملکت بود، نه به دلیل نمایش‌های سستایش‌انگیزی که به صحنه برد، نه به دلیل همه نمایشنامه‌هایی که ترجمه کرد، به دلیل ایچند همیشه‌اش. به دلیل اینکه به ما نشان داده می‌شود آدمی هم جذاب باشد و هم خیلی مثبت، می‌شود هنرمند باشد و کار دیگر هنرمندان را قبول داشته باشد. می‌شود کار نکند اما از کار کردن دیگران خوشحال شود. با ما همه خوبی‌ها ممکن می‌شد. بهمن‌ماه ۸۶ بود. می‌خواست نمایشی دوباره اجرا کند: «ملاقات بانوی سالخورده»، ۱۰ سالی بود که کار نکرد بود. همچنان همیشه فکر می‌کردم آدم بزرگ‌های تئاتر دیگر مد اجرائشان دلشوره و دلبره ندارند، دلشوره مال جوان‌هاست، و اما اگران بود. می‌دانست نسلی از تماشاگران جوان تئاتر کاری از او ندیده‌اند. شب‌های تمرین لکلی که یونسکی سرکی می‌کشیدیم توی اتاق اصلی می‌دیدیمش که نشسته بود در آخرین ردیف تماشاگران. مردی که بارها خوش درخشیده بود، تکران بود و همه تکرانی‌اش از آگاهی بود. در میان سرمای اتاق اصلی که مثلا بازسازی شده بود، آنچه گرم بود، آنچه در میان تارکی‌های سالن می‌درخشید، چشمان او بود. همان چشم‌هایی که همیشه با اشتیاق با شوری سیری‌ناپذیر صحنه را نگاه می‌کرد، فرقی نمی‌کرد نمایش خودش باشد یا اثری از دیگری، او همیشه مشتاق بود. حمید سمندریان جوان نمرد، سالیان نمایش طولانی بود. سال‌های زندگی‌اش تیرپرت بود، عمرش خیلی خیلی خوبی اجرا کرد و بسیاری شاگردان پرورش داد. با عزت و افتخار زیست، با سربلندی درگشت اما حمید سمندریان جزو آن دسته اندک از مردهایی بود که هر وقت می‌مرد، زود بود. می‌گویند خبرنگاری جزو مشاغل سخت است. راست می‌گویند سخت است، سختی‌اش از این نیست که مسکن است خبرنگار جنگ باشتی یا مثلا حواست و مدام با جنایت و قتل و اینها سر و کار داشته باشی. این چیزها بعد از مدتی برای همه عادی می‌شود. سخت‌ترین کار خبرنگاری این است که خبر مرگ کسائی را تنظیم کنی که دوست‌شان داری. تمام دلت پر از غصه است، تمام وجودت پر از درد است اما باید خودت را جمع و جور کنی و خیرت را بنویسی. داری اشک می‌ریزی اما باید بارش عکس پیدا کنی، تیرتیر بزنی. داری روح غصه دارد اما باید بنویسی و از دیگران بخواهی برایت بنویسند؛ یادداشتی گفت‌وگو، چیزی نمی‌توانی آرام کن جان بینیشی و یک دل سیر گریه کنی، نمی‌شود. مرگ حق است، واقعیتی است انکارناپذیر، این درست اما آقای سمندریان حالا چرا؟! حالا که حال تئاترمان این همه بد است! حالا که دل همه‌مان پر از غصه است! این غصه برای دل ما زیادی بزرگ است، شما برکت تئاتر ما بودید... غروب ۲۲ تیر بود. همه در تالار اصلی جمع شدیم تا شاید تنهایی و غم‌ان را با هم قسمت کنیم. رضا گوران گفت تئاتر جانری تحلیل است، تحلیل کنید نمایش «زندگی» گالیله» اجرا شده و حالا تمام شده است، می‌خواهید کارگردانش را تشویق کنید. خودتان حتما دیدید آقای سمندریان، چند نمایشید صدای گک‌ها، سوت‌ها و هورا کشیدن‌ها را، حتما دیدید همه دست‌هایی را که به عشق شما بالا رفته بود و همه شانه‌هایی را که می‌لرزید از گریه و میان همه اشک‌هایمان تشویق می‌کردیم کارگزارانی را که وصیتنامه هنرش را ننوشت.

نزدیک به دو ماه از انتساب شما به سمت ریاست مرکز هنرهای نمایشی می‌گذرد و فکر می‌کنم که زمان مناسبی باشد تا شما به ارایه برنامه‌هایی برای تئاتر کشور بپردازید. چون شما برخلاف بیشتر مدیرانی می‌آیند در این مدت نه وعده‌ای داده اید و نه برنامه‌ای ارایه کرده‌اید. به نظر می‌رسد، برنامه‌ای وجود ندارد؟ شاید قرار نیست قوی بدهید؟

پیش از هر صحبتی بگویم که من با حوزه تئاتر و وزارت فرهنگ و ارشاد ناآشنا نیستم که بگویم تازه از راه رسیدم و می‌خواهم برنامه‌ریزی کنم. از طرف دیگر وقتی قوی می‌دهید باید بتوانید به آن عمل کنید. آدم نمی‌تواند بیاید قوی‌های آسمانی بدهد که می‌توانم ۱۰ کار بزرگ را انجام دهم و بعد ساختار متناسب با قول‌هایش را نداشته باشد و نتواند به این قول‌ها عمل کند. این برای جامعه توقع ایجاد می‌شود. مقیدم که اگر حتی یک یا ۱۰ قول می‌دهم باید به آنها عمل کنم. این مهم‌ترین است که چقدر می‌توانید خوب حرف بزنید. من هم الان می‌توانم بیایم و کلی وعده بدهم که فلان کار را انجام می‌دهم. وعده دادن کار خوبی هست منتها شما هم می‌دانید برای یک تصمیم چهار، پنج تا کار لازم دارید. داید. دایا اینکه شما کارشناسه به آن موضوع رسیدید باشید که مثلا در حوزه نمایش چنین اتفاقی قرار است بیفتد. آن تصمیم باید کارشناسی باشد و از نظر کارشناسان استفاده کرده باشد دوم اینکه شما باید ببینید زمان اجرای این تصمیم چه زمانی است؟ حتما باید زمان‌سنجی و موقعیت‌شناسی کنید که در اجرای این تصمیمی که گرفته‌ام الان موفق‌تر هستم یا دو ماه دیگر یا اگر یکسال دیگر انجام دهم بهتر است. باید ببینید با ابزار و امکاناتی که در اختیار دارید فکرتان را از قوه به فعل تبدیل کنید همه جوانب را در نظر گرفته‌اید یا خیر؟ البته من در این دو ماه کم و بیش به صورت کلی برنامه‌هایم را گرفته‌ام. اگر وعده صریح را دادم یا ندادم دلیل دارد. روزی که آمدم توجه به استان‌ها جزو برنامه‌های جدی‌ام بود. در همان ابتدا اعلام کردم و الان دارم به جد آنها را پیگیری می‌کنم. به برنامه بازنگری در بحث شورای نظارت، شوروی حمایت و برنامه‌هایی که با حوزه فکر و محتوا و شیوه‌نامه‌ها بود ورود پیدا کردید و در حال انجام است. بنیاد ادبیات نمایشی بود که قول دادم و ورود پیدا کردیم.

در دو سال گذشته اتفاقات زیادی در حوزه مرکز هنرهای نمایشی افتاده. خود شما چهارمین مدیری هستید که در این دو سال بعد از حسین پارسایی و مسافر آستانه و دشت‌گلی به این صندلی تکیه زدید. همان‌طور که در گفت‌وگوهای مطبوعاتی هم دوستانتان گفتند خیلی‌ها این تصور را داشتند که شما را مدیر دوره گذار می‌دانستند. این تصور پیش خواهد آمد که یک سال هستید و بعد می‌روید. این آخرین باری است که به این سؤال پاسخ می‌دهم.

نیازی به این مسوولیت نداشتم و هیچ افتخاری نیست که من مدیر کل هنرهای نمایشی هستم. افتخار می‌کنم که در نظام جمهوری اسلامی به موهبتانم خدمت می‌کنم. قبل از اینکه به این سمت منصوب شوم هم، مدیر کل بودم. به لحاظ مسایل دنیوی هیچ تفاوتی برای من نمی‌کند اینکه مثلا اینجا حقوق من یک مقداری افزایش پیدا می‌کند یا نه؟ انجا مدیر کل بودم و اینجا هم همین‌طور. خودم را سرباز نظام جمهوری اسلامی می‌دانم و به این نظام وفادار و معتقدم و هر کجا که حس کنم کاری را می‌توانم انجام بدهم، انجام می‌دهم. و یقینا اگر بدنام در جایی نمی‌توانم کاری را انجام دهم هیچ‌وقت نمی‌پذیرم. برای من گذار یا اینکه دیگران چه عنوانی رویش بگذارند مهم نیست. کسی که معتقد است باید تا می‌تواند به کشورش خدمت کند، برای خودش نباید چیزی بخواهد و نباید وقت‌انشناسی بکند، بنابراین برای این آدم مهم نیست که زمان چقدر باشد. البته در لحاظ فردی، اما به لحاظ مسئولیت‌گیری بر برنامه‌ریزی قطعا مهم است. کسی که مسوولیت برایش مهم است بیاید مسوول باشد و برای اینکه بیایم اینجا یک دقیقه وقت نگذاشتم. از فردای روزی که آمدم کار را شروع کردم و با شدت هم شروع کردم. عادت هم ندارم قوی‌ا را بدهم که نتوانم به آن عمل کنم. عادت ندارم آسانی به مسایل نگاه کنم. مشکلات را می‌دانم و منطقی جلو می‌روم.

■ چند روز پیش در یکی از گفت‌وگوها بنات گفتید که فضا خیلی شفاف است، برای همین هم من می‌خواهم این مطالب را شفاف بپرسم. در این مورد خیلی‌ها معتقدند مرکز هنرهای نمایشی زیر مجموعه معاونت هنری است و معاونت هنری در دو سال گذشته خیلی در این مرکز اعمال نفوذ کرده. حتی با خود آقای «شاه‌آبادی» که گفتند: «داشتیم، گفتند می‌خواهیم وارد این حوزه شویم و نظارت کامل را داشته باشیم. در حوزه‌های دیگر هنر مثل تجسمی و موسیقی شاید گسترده‌گی تئاتر را ندارد. آدم‌های تئاتر از هر لحاظ که فکر کنید گسترده‌گی و وابستگی‌شان به دولت بیشتر است. این را ما قبول داریم که ما تا تئاتر خصوصی نداریم. به همین دلیل هم در دو سال گذشته خیلی صحبت بوده که نظارت معاونت هنری بر حوزه تئاتر بسیار زیاد است و مدیرانی که در مرکز هنرهای نمایشی وارد می‌شوند حتما باید زیر نظر معاونت هنری کار کنند. البته چارت اداری را قبول دارم ولی شاید بیشتر زیر نظر باشند و همین هم باعث این همه استعفا و تغییر و تحول شده.

قبلا هم گفته‌ام و الان هم عرض می‌کنم، اولاً به لحاظ اداری باید این را بپذیریم که اداره کل هنرهای نمایشی زیر نظر معاون امور هنری است و حتما با سیاست‌های ایشان و وزارتخانه باید هماهنگ باشد. عقل سلیم و سیستم اداری این را می‌گوید. اصلا مگر می‌شود تصمیمی بگیرم و با مافوق خودم در تضاد باشم؟ یا با سیاست‌های دولتی که من مدیرش هستم منافات داشته باشد. کسی اگر این حرف را بزند باید گشت و اشکال را در جای دیگر پیدا کرد.

■ در این موضوع مشکلی نداریم. موضوع، دخالت‌هاست. وقتی مسوولیت را بر عهده گرفتیم اعلام کردم مسوولیت و اختیارات تماما متوجه بنده است. یعنی دلیل ندارد معاون وزیر پاسخگوی اداره کل هنرهای نمایشی باشد. مدیر کل وقتی آمده باید مسوولیت‌ها را بپذیرد چون مسوول آن کار است و اختیارات هم در شورااست این اندازه است و بیشتر از این در توانم

مشکلی را حس نکردم و مطمئن باشید از این به بعد هم حس نخواهم کرد. وقتی کار، کارشناسی و قانونی انجام شود مشکلی نخواهد داشت. مگر مافوق و مسوول می‌خواهد مانع کار خوب بشود؟ معاون وزیر باید حرف آخر را بزند نه اینکه حرف اول را بزند. اداره کل یعنی صحنه اجرا، یعنی ارتباط با مخاطب. این شیوه چگونه رفتار کردن وظیفه من است که من بتوانم از همه هنرمندان و تمام ابزار و امکانات کشورم استفاده کنم تا تئاتر را پیش ببرم. مدیر و مدیریت متفاوت است، اما قانون که متفاوت نیست. بنابراین باید پاسخگوی باشم ولی پاسخگو بودن اختیارات که معنا ندارد. وقتی می‌گویم پاسخگو خواهم بود حتما اختیار دارم و حمایت‌های جدی معاونت وزیر آقای شاه‌آبادی را پشت سر خودم داشتم.

شما زمانی به مرکز هنرهای نمایشی آمدید که وضعیت طوری بود که بیشتر هنرمندا شکایت و گله داشتند به‌خصوص از دو بخش: یکی شورای نظارت و یکی شورای حمایت. می‌خواهم ابتدا وارد بحث شورای حمایت شوم؛ بخشی که برخلاف ماموریتش اعتراض‌های زیادی به همراه داشت و باعث شد که شما دست به ترکیب این شورا بزنید. این به این معناست که خود شما هم قبول دارید شورای حمایت از دستورالعمل ابلاغی بیشتر وارد بعضی از مسایل شد و باعث شد که بعضی از تئاتر ها روی صحنه‌نمایند؟

مدیری که می‌آید باید اشکالات را مشخص کند و درصدد حل آنها باشد. من این مدل مدیریتی را فرافکنی و فرار به جلو می‌دانم. اینکه تقصیرها را گردن کسائی بیندازیم که الان دیگر نیستند درست نیست. یک نکته کلی به شما می‌گویم. در شورای حمایت در سال ۹۱ تقریبا ۵۰ پرونده در جلسه مطرح شد که از این تعداد، از ۳۹ تا ی آن حمایت شد. این میانگین قابل قبول است یعنی اگر ۲۵ پرونده حمایت می‌شد یعنی ۱۰درصد حمایت شده بود ولی وقتی حدودا به ۴۰ تا از پرونده‌ها رسیدگی می‌شود یعنی از ۱۰۰ درصد آنها حمایت شده است.

■ ولی در بسیاری از موارد پاپین‌تر از حدی است که درخواست شده.

شورای حمایت پرونده خوبی دارد. چند تا اشکال در این کار وجود دارد. همین امروز صبح اعلام کردم جلسات و مصوباتی که انجمن هنرهای نمایشی کشور در سه ماه داشته روی سایت ایران تئاتر بگذار تا همه اهالی تئاتر ببینند از چه کسانیا به چه مبالغی حمایت شده است. چه بخشی از این عدم اطلاع‌رسانی شفاف باعث شد که شورای حمایت زیر سوال برود و هنرمندان بگویند از من حمایت نکردند نمی‌گویم اشکال وجود نداشت یا ندار اما می‌خواهم بگویم بخش عمدی‌ای از آن مربوط به عدم اطلاع‌رسانی شفاف بود. ما یک حمایت تقریبا ۰٫۸درصدی را از مجموعه تئاتر و درخواست‌هایی که آمد انجام دادیم. نکته بعدی این است که بعضی‌ها ناراضی‌اند چرا چون نتانم ما صرفا متکی به دولت است. از نگاه من این درست نیست و باید اصلاح شود. پولی که این شورای حمایت داده و می‌خواهد از اجراهای عمومی در شهر تهران حمایت کند سه‌میلیارد تومان برای ۱۰ سالن تئاتر در تهران در اختیار شورااست. یک کارگردان می‌گوید کار من ۲۰۰میلیون تومان ارزش دارد اگر شما بخواهید از این کار مرود تماما حمایت کنید و سقف مبلغ درخواستی را بپردازید مگر با سه‌میلیارد تومان چند کار می‌تواند انجام بگیرد؟

شما می‌توانید سالن اصلی تئاتر شهر را پوشش بدهید یعنی در واقع ۱۵ تا کار را می‌توانید حمایت کنید. از این ۱۵ تا اگر ماهی یک کار بخواهد انجام شود با احتساب جشنواره فجر و غیره سرجمع ۱۰۰ تا کار می‌شود و پنج تا کار سالی. برای همین هیچ‌گاه هیچ‌کس قانع نیست. حرف شما درست، چیزی که تونم تونم من در شورااست این اندازه است و بیشتر از این در توانم

تئاتر

«قادر آشنا» مدیر کل هنرهای نمایشی در گفت‌وگو با «شرق»:

پول در اختیار من است، اما همه ابزارها نه

فرزانه ابراهیم‌زاده



■ دفتر رییس مرکز هنرهای نمایشی در دو، سه سال گذشته دستخوش اسباب‌کشی‌های متعددی بود؛ مدیرانی که برای دوره کوتاهی آمدند و بدون اینکه حضورشان هیچ نفع و سودی برای سفره کوچک تئاتر کشور داشته باشد جایشان را به دیگری سپردند. در نهایت هم این صندلی و پست به «قادر آشنا» رسید که پیش از این به عنوان مدیر کل اداره فرهنگ و ارشاد استان البرز می‌شناختیم؛ مدیری که بیشتر از سابقه مدیر یتش سابقه

ایثارگری‌اش مورد نظر است و زمان زیادی در اسارت رژیم یعنی بوده است. آشنا اما در دو ماهی که به این سمت منصوب شده هیچ قول مشخصی به اهالی تئاتر نداده است و می‌گوید باید قوی‌ا داد که بتوان به آن عمل کرد. هر چند بسیاری از اهالی تئاتر معتقدند او نیز مدیر دوره گذار است و زمان مدیریتش شاید طولانی‌تر از اسلافش نباشد. اما او می‌گوید مهم نیست مدیر گذار باشد یا مدیر دوره طولانی، مهم خدمت است.

■ بشنای تئاتر خصوصی را که درست می‌فرمایید. اما هر تئاتری که می‌خواهد تولید شود باید مجوزش را از وزارت ارشاد بگیرد و این قانون است و نمی‌شود که آن را نفی کرد. من این را نفی نمی‌گویم بلکه می‌گویم ما براساس قانون در حوزه نمایش پاسخگوی همه هستیم اما مردم بداندند همه امکانات دست ما نیست که من بتوانم به نیاز همه پاسخ دهم. این را از باب آگاهی عرض کردم.

■ شورای نظارت هم که به دلیل ساختار و عملکرد و کارهایی که هست همیشه مورد انتقاد بوده. قبول دارم که یک بخشی را هنرمندان و یک بخش را هم شورای نظارت حق دارند.

ما در حال طراحی کردن شورای نظارت متناسب با قانون هستیم و این را اعلام می‌کنیم.

■ مشکل ما این است که ما چارچوب نداریم. مثلا یک کاری در مرکز هنرهای نمایشی می‌آید و اجازه نمی‌دهند اجرا شود یا اگر اجرا شد، می‌خواهند در جاهایی دخل و تصرف کنند. و در جایی دیگر زیرمجموعه وزارت ارشاد مجوز کتاب را می‌گیرد یعنی این چندگانگی که در بحث نظارت در وزارت ارشاد داریم.

مسوول وزارت ارشاد نیستیم و درباره کاری که مسوول هستم، توضیح می‌دهم. ما در قانون داریم که نظارت و یکسری اتفاقات باید بیفتد و یکسری هم نباید انجام شود و این قانون کلی است و کاملا باید برای آن چارچوب طراحی شود که کسسی که مراجعه می‌کند، بداند چارچوب نظارت اذکارش چه چیزهایی هستند.

■ دوست دارم درباره انجمن ادبیات نمایشی صحبت کنم. یکی از برنامه‌هایی که شما مطرح کردید در مورد این انجمن است که ابزار اصلی تئاتر را ما قبول داریم اما ما در حوزه نمایش با حداقل در بخش نمایشنامه‌نویسی پتانسیل و چهره‌های خوبی را داریم. چقدر این شورا و این انجمن می‌خواهد از این پتانسیل استفاده کند. از نمایشنامه‌نویسان خیلی خوب ما خیلی‌ها به عنوان اعتراض کار نمی‌کنند؛ کسانی که روزی چراغ تئاتر را ما روشن نگه داشته‌اند و از نسل جدید هستند. چقدر از این طیف حالا به‌طور خاص مثلا از محمد یعقوبی، نغمه تمینی، علیرضا نادری و حتی نسل قدیم‌ها مثل بهرام بیضایی قرار است در این انجمن استفاده شود؟

اسم این انجمن بنیاد ادبیات نمایشی است. بنیاد بناست به عنوان یک نهاد خصوصی شکل بگیرد که ما مقدمات این شکل‌گیری را فراهم کنیم مثل موسسه توسعه و انجمن هنرهای نمایشی که بتواند کمک‌بگیر فضای بیرون هم باشد. بنابراین یکی از ماموریت‌هایی که بنیاد ادبیات نمایشی دارد سامان دادن به نمایشنامه‌هایی است که در کشور در جشنواره و اجرای عمومی بود.

«سمندریان»

بدون «گالیله» رفت

رضا آشفته

■ حمید سمندریان بی‌آنکه فرصت یابد تا وصیت‌نامه هنری‌اش- نمایشنامه گالیله نوشته برتولد برشت- را اجرا کند، دار فانی را وداع گفت. حتما نسبت‌هایی بین اتفاقات هست و گر نه همین‌طوری این اتفاقات برآیمان سروسامان نمی‌گیرند. یعنی بین شدن و نشدن‌ها نسبتی هست که نیاز به تاویل و تفکر دارد.

حمید سمندریان یکی از پیشروترین کارگردان‌های ماست که در طول زمان کاریشان، متن‌های متعددی از نویسندگان به‌نام اروپایی به ویژه دورنمات، فریش، سارتر، یونسکو، چخوف، ایبسن، ویلیامز، میلر، آنوی، مولیر و برشت کار کرد. او دوست داشت در بین تمام متن‌های برتولد برشت، زندگی گالیله را کار کند. این در حالی بود که در این گیرودار داریوش فرهنگ فرصت پیدا کرد که این متن را به صحنه بیاورد. هر چند این اجرا چنگی به دل نمی‌زد و به اصطلاح دراماتوزی متن هم چندان دلنشین و معقولانه نبود. به هر تقدیر قسمت نبود که حمید سمندریان نگاه امضای خود را پای این متن بگذارد. به تعبیری، ما هم از ارایه این اجرا ناکام ماندیم. واقعیت این است که دوست داشتیم که بازهم یک اجرای دیگر از این کارگردان به‌نام ببینیم. او که هم اکنون بسیاری از کارگردانان و بازیگران، خود را شاگردش می‌دانند بنابراین با مرگ جسمانی‌اش، هنوز هم می‌توان امیدوار بود که فکر و نگاهش در صحنه تئاتر ایران حضور دارد. فقط کافی است یکی از دلاورمردان عرصه کارگردانی بتواند زندگی گالیله را در حد و توان سمندریان و حتی فراتر از آن به صحنه بیاورد.

اینکه می‌گویم فرصت نداده‌اند به پیش از انقلاب برمی‌گردد. بعد از انقلاب علاوه بر فرهنگ، فرهاد مهندس‌پور هم در زمان دانشجویی‌اش این متن را کار کرده است. اما بارها سمندریان خواستند و نخواستند، حتی شریف‌خدایی این اجازه را داد اما امکاناتش را مهیا نکرد. او فقط ۷۰ بازیگر را برای این کار لازم داشت. بنابراین بودجه کافی می‌خواست تا شرمند بازیگران نشود. به قول معروف بتواند کرایه ماشین، قند، چای، نان و پنیر عصرانه آنها را تأمین کند. ببخشید که دارم این‌طوری می‌نویسم. واقعا فضای تئاتر بسیار فقیرانه است.

اما همین هم گاهی فراهم نیست. به هر تقدیر انسان‌ها می‌آیند و می‌روند. یعنی کافی بود که یک مدیر این آرزو را برآورده کند. امکانات و بودجه در اختیار سمندریان می‌گذاشت تا زندگی گالیله را که بیانیه‌ای علیه جهل و تاریکی است، به روشنایی در صحنه عیان می‌کرد، این افتضار خود جابیه نصیب آن مدیر هم می‌شد. متأسفانه برخی زیادی سخت می‌گیرند که حالی‌که می‌دانند ایران ما بسیاری از ناگفته‌های عالم را آشکارا بیان کرده و به نقد و مخالفت با قدرت‌های جهانی پرداخته است.

حمید سمندریان در سال ۸۶ برای آخرین بار به صحنه آمد و نمایش «ملاقات بانوی سالخورده» را اجرا کرد. شاید آن اقتدار کارگردانی حمید سمندریان در این کار رنگ باخته بود و شاید همین دلیل محکمی شد برای اینکه دیگر به صحنه نیاید. اما باز هم می‌شد فرصتی فراهم کرد تا او با کمک شاگردان و دستیارانش زندگی گالیله را به صحنه بیاورد. اما نشد که نشد! حالا این دستاویزی شده است که مدعی شویم او اصلا فرصتی برای کار کردن نیافته‌است.

اما این‌طوری نیست این فقط یک فضای متناقض‌نماست که به برخی برخورد‌های مدیریت فرهنگی ما می‌خورد. یعنی هیچ‌کس با اقتدار قرار نیست به فرهنگ کمک کند و دلهرای بیپسوده دارند از اینکه نکند صندلی و مقام خود را از دست بدهند. بی‌خبر از اینکه این پست و مقام‌ها رفتنی است. اما حمید سمندریان هنوز هست حتی بیشتر از آنکه بخواهد زندگی گالیله را کار کند. اصلا این خود، اجرای زندگی گالیله بر متن و زندگی حمید سمندریان است. باید این گونه بر روزگار ناصواب چیره شد.

توضیح: پنجشنبه ۲۲ تیر روز تلخی برای تئاتر و تئاتری‌های ایران بود. حمید سمندریان استاد مسلم تئاتر در این روز از میان ما رفت و به خاطره‌هایمان پیوست. این اتفاق آن‌قدر بزرگ بود که صفحه تئاتر باید به نشان دادن بخشی از تلاش‌هایی که او در عرصه تئاتر داشت اختصاص پیدا می‌کرد. اما از آن جایی که این صفحه زودتر آماده شده بود، تنها مجال ما چند یادداشت بود و ویژه نامه استاد سمندریان روز شنبه در روزنامه منتشر شد.